

## شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر

### چکیده:

سیاست خارجی ایران از دیدگاههای مختلف بررسی شده است. برخی معتقدند که بی طرفی تنها سیاست ممکن بوده و تأکید می کنند که اشغال ایران اجتناب ناپذیر بوده است. آنها این موضوع را از دیدگاه موقعیت استراتژیک ایران بررسی کرده اند. برخی دیگر هم بر این باورند که رضاشاه توانست در اثناء جنگ جهانی در برابر متحدین و متفقین سیاسی منسجم اتخاذ کند. چنین سیاست ضعیفی بیشتر به سبب وابستگی رضاشاه نسبت به قدرتهای بزرگ اروپا به ویژه انگلستان پدید آمد.

با عبور از چنین دیدگاههایی، مقاله حاضر درصدد شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم است. مقاله استدلال کرده است که تحلیل سیاست خارجی ایران در آستانه جنگ جهانی دوم کافی نیست، بلکه تحلیل گر تاریخی باید به سیاست دلجویی انگلستان نسبت به آلمان از سر آغاز تا پایان آن توجه کند. با حمله آلمان به اتحاد شوروی و بی نتیجه بودن سیاست دلجویی، زمینه ها برای تغییر سیاست کشورهای مهم همانند انگلستان و اتحاد شوروی فراهم شد تا بلکه بتوانند واقعیتهای جدید را مهار کنند. در وضعیتی که تصمیمهای تغییر یابنده کشورهای بزرگ ممکن بود با واقعیتهای تلخ انطباق یابد، رضاشاه توانست خود را با چنین روندی تطبیق دهد.

کلید واژه: ایران، انگلیس، جنگ جهانی دوم، شالوده شکنی، ابهام.

## مقدمه

تاکنون تحقیق‌های بسیاری درباره اشغال ایران به دست دو قدرت بزرگ آن زمان یعنی انگلستان و شوروی صورت گرفته است. در بسیاری از این تحقیق‌ها و کوشش‌های علمی، «سیاست بی‌طرفی» رضاشاه به عنوان راهکاری ملی تمجید و تحسین شده است. به همان نسبت که سیاست بی‌طرفی درست انگاشته شده، سیاست دولتهای بزرگ در نقض بی‌طرفی ایران نقد و ارزیابی شده است و به شکل ضمنی از پایبند نبودن کشورهای بزرگ به ویژه انگلیس و ایالات متحده به اصول حق تعیین سرنوشت ملتها، انتقاد شده است. جالب‌تر اینکه، تحلیل‌گران، اسناد تاریخی را از دیدگاه خود بررسی کرده‌اند، به نحوی که «اصل بی‌طرفی» سیاستی درست تلقی شده و مخدوش شدن آن، به مثابه نادیده گرفتن استقلال سیاسی ایران ارزیابی شده است. گرچه قدرتهای بزرگ برای حقوق ملتهای دیگر کمترین اهمیتی قائل نیستند، سیاست بی‌طرفی نیز خالی از اشکال نبود.<sup>۱</sup>

در این مقاله کوشش خواهد شد تا به کمک شالوده‌شکنی، منطق درونی سیاست خارجی رضاشاه بررسی شود. نخست به تعریف شالوده‌شکنی پرداخته خواهد شد و سپس کوشش خواهد شد با درکی واقع‌بینانه، تبیینی از متن و اوضاع تاریخی ارائه شود.

حقیقت این است که ارزشهای مورد توجه در مدرنیته غربی به شکل عام و ارزشها و اصول مربوط به سیاست خارجی کشورهای اروپایی به شکل خاص، هیچ‌گاه بر بنیادی ثابت، عام و جهان شمول عمل نکرده‌اند، بلکه همواره بر مبنای سودآوری و دفع ضرر سامان یافته و بنابراین شکلی سیال، متغیر و ویژه داشته‌اند. درباره دوره‌های تاریخی سلطنت رضاشاه نمی‌توان جداگانه بحث کرد. این دوران «متنی تاریخی» است که فراز و نشیبهای آن مانند دانه‌های زنجیر به همدیگر پیوسته است. سیاست بی‌طرفی را نمی‌توان به شهریور ۱۳۲۰ محدود کرد بلکه باید آن را در ارتباط با دلجویی انگلستان از آلمان و حضور این کشور در ایران و پذیرش تلویحی آن از طرف اتحاد شوروی تجزیه و تحلیل کرد. شالوده شکنی نشان می‌دهد که انگلستان در برابر اتحاد شوروی، بر ایرانی متمرکز با پادشاهی شخصی بی‌باک و بی‌رحم که فاقد ابتکار لازم برای خلق یک دیوان سالاری قوی و قدرتمند باشد، تأکید داشته است. همچنین انگلستان با پافشاری بر

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۱۷

ایدئولوژی باستان‌گرایانه به منظور نابود کردن طبقات مؤثر گذشته و خلق نیروهای جدید به رخنه تدریجی نه - ایالات متحده - بلکه آلمان توجه کرده است. با اینکه وضعیت حاکم بر «متن جدید» ایران، مطابق مؤلفه‌های انگلستان تنظیم شده بود، واقع‌گرایی انگلیسی هیچ پیوند پایداری با رژیم رضاشاه نداشت؛ انگلیس همواره کوشید خود را از فضای حاکم بر دوران بیست ساله دور نگه دارد. در متن مقاله به دلایل این رویکرد اشاره خواهد شد.

### ۱. شالوده‌شکنی

ژاک دریدا معتقد است:

«برندگی شالوده‌شکنی بدین معنا نیست که این ابزار تحت هر شرایطی و هر جایی به کار آید... برندگی شالوده‌شکنی تنها وقتی خود را می‌نماید که ما پا به عرصه گفتمان گذاریم و تقابل معنادار نیروهای فعال و نیروهایی در برابر آنها را نظاره گر باشیم.» (Id. 1981, pp.81-2).

شالوده‌شکنی کوششی در ارتباط نزدیک با متن است. «متن بندی»<sup>۳۳</sup> نشان می‌دهد که هر متن در بردارنده دو برداشت است. در حالی که برداشت اول، برداشتی وفادارانه به متن و بیانگر تعیین‌کنندگی یکسویه و جزئی آن است، دومین برداشت که شالوده‌شکنانه است، نشان می‌دهد چه عناصر یا مفاهیمی در سرحدات و حاشیه‌های متن حذف، طرد و سرکوب شده‌اند. هنگامی که مراتب دوگانگی حاضر در متن روشن شود، می‌توان عمق وابستگی یک جانبه‌گرایانه را به آنچه حذف و طرد کرده و به وادی «غیریت» انداخته است درک کرد. شالوده‌شکنی، نقاب از چهره حقیقی متن بر می‌گیرد و میزان وابستگی یک جانبه‌گرایی موجود در متن را نسبت به غیریتها مشخص می‌کند. هر متنی در متن بودن خود «متمم و مکملی»<sup>۳۴</sup> دارد که نه تنها شرط موجودیت و هویت یک‌جانبه‌گرانه متن است بلکه در همان حال، شرط امکان نداشتن شکل‌گیری آن هم می‌باشد (Ibid. pp.3-4).

در اینجا هدف بسط و گسترش نظریه شالوده‌شکنی با پیچیدگیها و ظرافتهای آن نیست، آنچه برای مطالعه تاریخی ضرورت دارد درس بزرگی است که می‌توان از شالوده‌شکنی گرفت.

شالوده‌شکنی، مطالعه نامتعیین\* میان دو حوزه یک‌جانبه‌گرایانه متن و متمم آن را تبیین می‌کند. متنها و از جمله هر متن تاریخی، شالوده‌ مشخصی دارد. چنین شالوده‌ای در متن خویش هم استوار است و هم ناستوار. استواری هر متنی در تقابل با غیریت خود که همان حاشیه است تعریف می‌شود. از سوی دیگر، حاشیه هم به متن استواری می‌بخشد و هم در پاره‌ای موارد سبب ناستواری و گسیختگی آن می‌شود. با فروپاشی متن و گسیختگی آن، وضعیتی جدید ایجاد می‌شود که از دل آن، متن / حاشیه دوباره در قالب شالوده‌ای نوچهره می‌نماید. درگیری میان متن و حاشیه، دائمی است. همچنین درگیری و کشمکش میان دو قطب آن چنان پیچیده می‌شود که حاشیه خود را متن و متن خود را با اصالت انگاشته و هرگونه قدرت تعیین‌کنندگی و توانایی را از آنچه حاشیه می‌نماید و می‌نامد دریغ می‌دارد. آنچه میان دو رقیب اتفاق می‌افتد «بازی» است. یک بازی دائمی که نوع کنشها، واکنشها و تعاملات موجود از یک لحظه به لحظه دیگر متفاوت، سیال و متغیر است. چنانچه دو بازیگر رقیب، به فضای حاکم بر بازی توجه کنند، می‌توان گفت که در بسیاری از موارد یک بازیگر می‌تواند بر اساس درکی پرباکه از فضای حاکم بر رفتار خویش و طرف مقابل خود دارد، بازیگر رقیب را در مسیر دلخواه هدایت کند؛ چنین حرکتی به گونه‌ای انجام می‌شود که مصالح و منافع خود را به شکل پیوسته تضمین می‌کند. در این وضعیت، بازیگر دوم بازیگری پیرو شده و منافع بلندمدت رقیب فعال خویش را باز تولید می‌کند. اعتقاد بر این است که رضاشاه در دوران بیست ساله خویش بازیگری پیرو بوده است.

## ۲. سرپیچی به مثابه متن‌زدایی\*\*

با توجه به آنچه آورده شد هر متنی با متمم و حاشیه خود شکل و شالوده می‌یابد. پرده برداشتن از نقشی که حاشیه در ایجاد و تکوین متن ایفا می‌کند و بازی نهان میان دو قطب، اهمیت بسیاری دارد. نکته مهم‌تر این است که بازی میان دو قطب می‌تواند از یک سطح به سطح جدیدتری تنزل یا ارتقا یابد. «سرپیچی»، اصل اساسی در هر گفت‌وگو یا صورت‌بندی اجتماعی است (Staten, 1984, p.1). هر متنی می‌تواند تغییر کند و مجموعه‌ای از عناصر، از متن بگذرند و

\* Indeterminacy

\*\* De-Contextualisation

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۱۹

به شکل منطقی جدید تعریف و تجدید شوند. پرسش مهم این است که در چه وضعیتی تغییر در ارکان گفتمان مسلط ایجاد می شود و پس از مدتی روح زمان، شاهد شکل گیری بستری جدید از مناسبات خواهد شد؟

پیش از پاسخ گفتن به این پرسش، باید گفت که ذهن انسانها با فضای گفتمانی موجود، انس می گیرد. انس و الفت با فضای متن یا گفتمان مسلط، روندی «عادی و طبیعی» ایجاد می کند که انسانها اغلب، علاقه ای به دل کندن از آن نخواهند داشت. گویی اراده ای که در ایجاد فضای مأنوس گفتمانی ایجاد شده است به تدریج اثرگذاری تعیین کننده خود را از دست می دهد و در نهایت این روند آن قدر طبیعی و عادی می شود که انسانها در گفتمان مسلط به آرامش می رسند و ناگزیر ساختار گفتمان، موجودیت آنها را تعیین می کند. به همان سرعتی که اراده تعیین کنندگی انسانی در حفظ فضای گفتمانی تحلیل می رود، اراده های خارج از متن و گفتمان مسلط به حرکت در می آیند. گاهی سرعت نیروهای تعیین کننده خارج از متن و گفتمان حاکم، با «حادثه های تاریخی» جدید مجال حرکت و تحول می یابند (Mouffe, 2000, pp.12,72-3)، برای مثال افزایش قیمت گاز یا نفت در یک کشور نفت خیز می تواند بسیاری از معادلات حاکم بر یک گفتمان را متحول کند و به کنشگران خارج از گفتمان سیاسی حاکم اجازه فعالیت سیاسی علیه گفتمان حاکم را بدهد یا شکل گیری یک نظام بین المللی مشخص مانند نظام موازنه قوا یا نظام دوقطبی می تواند متضمن فرصت و تهدید برای گفتمانها و نظامهای سیاسی داخلی باشند.

نکته مهم این است که ذهن آدمیان همواره تمایلی واضح به سمت و سوی «عادی سازی» مناسبات اجتماعی دارد، اما روند عادی سازی، روندی موقتی است که می توان امید داشت یک آزادسازی جدید از دل آن سر برآورد که طی آن نیروهای درون متن از وضعیت گذشته خویش بیرون می آیند و پس از مدتی سرگردانی در یک روند جدید «عادی سازی»، شکل بندی، متن بندی و آرایش جدید خود را باز می یابند. شالوده شکنی نشان می دهد که روند عادی سازی و انس طولانی با آلمانها در ایران، تاب و توان حرکت به سوی دوران جدید را از رضاشاه گرفته بودا

## ۳. تغییر و تحول گفتمانی

چنانچه نقطه آغاز هر گفتمانی ریشه در فروپاشی گفتمان قبل داشته باشد، بالندگی آن مرهون گذشت زمان است. فروپاشی گفتمانی هر چقدر عمیق و ریشه‌دار باشد صورت‌بندی گفتمان بعدی به همان اندازه نیازمند گذشت زمان خواهد بود. عمق فروپاشی گفتمانی موجب می‌شود استقرار «نظم و امنیت» در صدر اولویت نظام متن‌بندی اجتماعی قرار گیرد. با استقرار نظم و امنیت است که ناگهان جنبه‌های «اعتبار ایدئولوژیک» خود را نشان می‌دهد. در فروپاشیهای اجتماعی عمیق هیچ‌گاه نمی‌توان از همان نخست به بنیادهای مشروعیت و اعتبار سیاسی نظام در حال شکل‌گیری توجه کرد، بلکه با استقرار نظم و امنیت تدریجی است که گفتمان به بالندگی می‌رسد و به دوره شکل‌گیری مشروعیت نظم جدید وارد می‌شود. انتقال از وجه نظم و امنیت به وجه مشروعیت و ایدئولوژی یک موفقیت است و سبب پویایی گفتمان می‌شود. انتقال از بستر نظم به بستر ایدئولوژی خود در بردارنده دو گفتمان متفاوت است. مؤلفه‌های شکل‌دهنده گفتمان اول بی‌گمان با ترتیب گفتمانی عصر مشروعیت ایدئولوژیک متفاوت است. انتقال از وجه نظم و امنیت به بستر مشروعیت ایدئولوژیک در بردارنده پویایی همیشگی و جاودانه نخواهد بود. هر وجه گفتمانی می‌تواند دچار مشکل شود و نیروهای خارج از مرزهای مشروعیت ایدئولوژیک را برانگیزد تا بنیاد نظام گفتمانی حاکم را به مبارزه بطلبند (Forgacs, 1999, p.200).

چنانچه یک نظام گفتمانی بتواند با موفقیت و به شکل تدریجی از وضعیت گذشته به وضع جدید برسد، فرصت ایجاد و دوام خود را تضمین کرده است، اما همین تحول و دگرگونی از وضع و وجه «نظم» به وجه پویای مشروعیت ایدئولوژیک می‌تواند روندی ارتجاعی پیدا کند. چه در وضعیت تحول روبه پویایی و چه در تحول ارتجاعی یک نکته اهمیت کلیدی دارد: ابهام.

وجود «ابهام»\* در مرکزیت هر نوع نظام گفتمانی، نقشی کلیدی ایفا می‌کند؛ از پایان فروپاشی و شروع کوششهای روشنفکرانه برای استقرار نظم، گفتمانها نمی‌توانند یکبار و برای

\* Ambiguity

مقاله ● شالوده شکنی منطبق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۲۱

همیشه خود را تعریف و تجدید کنند. از آنجا که مدیران شکل‌بندی گفتمانی از نسبت اشیا آگاهی مطلق ندارند و نمی‌توانند اشیا را متعادل متن‌بندی کنند، زمینه برای استقرار گفتمانی موقتی پی‌ریزی می‌شود؛ پس ابهام در تعیین عمر گفتمانها و شیوه و شکل تحول آنها به سمت پویایی یا قهقرایی، نقشی اصولی ایفا می‌کند. انسانها نمی‌توانند از موجودیت نظامهای گفتمانی ابهام‌زدایی کنند، اما آگاهی از آن به روشنفکران و مدیران سیاسی کمک می‌کند وقتی تحول گفتمانی ضرورت یافت، مرزهای گفتمانی را از نو باز تعریف و باز تولید کنند. مرزهایی که مشروعیت نظام را در برابر غیریت تعیین می‌کند ثابت و مصون از تغییر نیست بلکه هشجاری مدیران و مجریان امر را نسبت به ماهیت متغییر گفتمانها می‌نماید تا اصول حاکم را متحول و مشروعیت و غیریت جدیدی ایجاد کنند (Iacau, 1990, p.29).

از سوی دیگر سرشت و ماهیت گفتمانی در پیوستگی جریانهای سیاسی آن تجلی می‌یابد. این موضوع بدین معناست که تحولات اجتماعی یا روابط خارجی را نمی‌توان از کلیت گفتمانی آن جدا ساخت. بر این اساس، دوران بیست ساله روابط خارجی رضاشاه و تعامل او با قدرتهای دیگر، گفتمانی است که به هیچ رو نمی‌توان حوادث ویژه شهریور ۱۳۲۰ را از دوران شکل‌گیری اولیه و بعدی آن جدا دانست.

#### ۴. ظهور اتحاد جماهیر شوروی به عنوان پدیده‌ای انقلابی

انقلاب کبیر فرانسه، در عرصه مناسبات کشورهای اروپایی تحولات شگرفی ایجاد کرد؛ البته کشورهای اروپایی با کوشش فراوان توانستند نوعی از نظم را در اروپا تعریف کنند که کم و بیش یکصد سال ادامه داشت. در متن نظام جدیدی که به وجود آمده بود، به‌ویژه در دوره قاجار، ایران از نظر دولتهای اروپایی موقعیتی استراتژیک یافته بود. تا آنجا که به حضور مؤثر دولتهای اروپایی به‌ویژه انگلستان و روسیه تزاری مربوط می‌شد، ایران همانند منطقه حائل نگرسته می‌شد. آنچه این وضعیت را دچار تحول بنیادین کرد جریانهای اصلاح‌طلبی داخلی، ازاده‌نوسازی از بالا یا جنبشهای اجتماعی از قبیل تنباکو و مشروطیت نبود، بلکه وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به عنوان عاملی خارجی بود که توانست تا حدود زیادی قفل زنگ‌زده تغییر و

تحول را باز کند.

دولت انگلستان تا مدتها تصور می‌کرد پدیده انقلاب در روسیه، تحولی زودگذر است و به زودی آنها به مجاری اصلی خود باز خواهد گشت. این آرزو تحقق نیافت و انگلستان به سرعت طرح تجدیدنظر در مسائل مستعمراتی و نیمه مستعمراتی خود را پی‌ریزی کرد. انگلستان براساس این طرح، وجود انقلاب و ظهور آن را به عنوان مانعی بر سر راه سیاستهای استعماری خود به رسمیت شناخت.

با توجه به اینکه انقلاب اکتبر، پدیده‌ای پایدار ارزیابی شده بود، انگلستان باید پیرامون اتحاد جماهیر شوروی دولتهای متمرکز ایجاد می‌کرد تا از ورود بذر کمونیسم به منطقه نفوذ خود جلوگیری کند. ایران، افغانستان، ترکیه، چین و... نیز باید نظامهای متمرکز ایجاد می‌کردند تا جلوی رخنه کمونیسم را بگیرند (صباحی، ۱۳۷۹، ص ۲۲۳).

تا آنجا که بحث به ایران مربوط می‌شد، تمرکزگرایی مشکلات خاص خود را داشت، انگلستان و کشورهای استعماری دیگر در سراسر قرن نوزده میلادی، سیاست ایران‌زدایی را اجرا می‌کردند. حال وقوع یک انقلاب بر بنیاد آموزه‌های مارکسیستی می‌توانست ملت‌های مظلوم مشرق زمین را در اردوگاهی ضداستعماری بسیج کند؛ به‌ویژه که پس از به قدرت رسیدن لنین و استقرار نسبی کمونیسم، گذشت‌های سخاوتمندانه روسها زنگ خطر را علیه انگلستان به صدا درآورده بود.

گفتمان جدید در اتحاد جماهیر شوروی موجودیت خود را در کنگره دوم بین‌الملل سوم به خوبی نشان داده بود. از میان دو جریان فکری شرکت‌کننده در کنگره، لنین و دوستانش که به عنوان اکثریت معروف شدند، توانستند خط‌مشی سیاست خارجی را تدوین کنند. خلاف جریان اقلیت که به دخالت و راه‌اندازی جریانهای چریکی در ملل مشرق زمین اعتقاد داشت، اکثریت، جنگی تُرم را پیشنهاد می‌کرد که طی آن اتحاد شوروی می‌بایست از نظامهای ناسیونالیستی همچون رضاشاه در ایران، کمالی آتاتورک در ترکیه، امان‌الله خان در افغانستان، سون یات سن در چین و... حمایت می‌کرد (کانم، ۱۳۷۱، ص ۲۳۴۵).

نظامهای شرقی دچار نوعی تضاد خفته بودند که قفل زنگ‌زده آن با نظامهای



مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۲۳

ناسیونالیستی باز می‌شد. در حقیقت نظامهای ناسیونالیستی باید بتوانند جامعه «استبداد شرقی» را از وضعیت نیمه فئودالی به وضعیت جدید بورژوازی رهنمون شوند.

آرمان‌گرایی برخاسته از روح کمونیسم، دست کم در دوران قدرت یابی رضاشاه در ایران اصل حاکم بر سیاست خارجی اتحاد شوروی بود. بعدها این اصل، با واقع‌گرایی عجین شد و روسها براساس ملاحظات خود همواره بین واقع‌گرایی تا آرمان‌گرایی در نوسان بودند.

اتحاد شوروی با تکیه بر ایدئولوژی مارکسیستی - لنیستی تهدیدی علیه انگلستان بود و انگلستان نمی‌توانست نسبت به ظهور این پدیده انقلابی بی‌توجه باشد. البته حاکمیت «آموزه‌های هوشمند و تُرم» به عنوان اصلی اساسی در سیاست خارجی شوروی می‌توانست فرصتی برای انگلستان باشد تا به تدریج حوزه نفوذ خود را سامان‌دهی کند. پاسخ به هم‌آوردطلبی اتحاد شوروی نمی‌توانست پاسخی غیر از یک سیاست خارجی بر بنیاد نظامهای متمرکز در منطقه باشد (طاهر احمدی، ۱۳۷۴، ص ۲۳).

گفتمان مارکسیستی اتحاد شوروی آمده بود تا دیرپا بماند؛ بنابراین برخلاف ماهیت توسعه‌طلبانه گفتمان فاشیستی که جنگ‌افروزی سرلوحه عمل آن در جنگ جهانی دوم بود، انگلستان از همان آغاز برآوردی واقع‌بینانه از عملکرد «معمول» اتحاد شوروی داشت. شاید به همین مناسبت بود که انگلستان طی بیش از بیست سال تجربه در همزیستی با اتحاد شوروی نشان داد در جنگ جهانی میان فاشیسم و کمونیسم نباید جانب اتحاد شوروی را رها کند و نسبت به برانگیختن احساسات اروپاییان علیه اتحاد شوروی بی‌توجه بماند. از دیدگاه دولت‌مردان انگلستان، اتحاد شوروی خطری بلندمدت بود که فکر می‌کردند با سیاستهای متمرکز می‌توانند به مقابله با آن برخیزند و آرزوهای ایدئولوژیک کرملین را خنثی کنند.

##### ۵. انگلستان و معمای تمرکزگرایی در ایران

انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی مطرح در سراسر قرن نوزدهم میلادی سیاست منطقه «حائل» را نسبت به ایران اجرا کردند. در جنبشهای اجتماعی ایرانیان، انگلستان با توجه به منافع خویش عمل می‌کرد. در نهضت مشروطیت ایران، انگلیس نخست از مشروطیت حمایت

کرد، لیکن در دوره‌های بعد و با توجه به اوضاع منطقه‌ای با روسها کنار آمد و در سال ۱۹۰۷ میلادی تقسیم ایران را رقم زد. تقسیم ایران در آن تاریخ ضربه‌ای هولناک بر قامت مشروطیت ایران بود؛ عملکرد گذشته انگلستان نیز زمینه‌های بدبینی ایرانیان را فراهم ساخته بود. سرخوردگیهای پس از بحران در مشروطیت، موجب شده بود ایرانیان به سوی آلمان گرایش یابند و انگلیس از وجود این گرایشها آگاه بود. انگلستان پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ درصدد ایجاد یک نظام مستشاری برآمد که اراده سیاستمداران آن زمان به‌ویژه مرحوم سید حسن مدرس توانست این نقشه و طرح شوم را ناکام بگذارد. انگلستان با ناکام شدن در عملیاتی کردن قرارداد ۱۹۱۹م. مدیریت و طراحی کودتا را به دست گرفت. همچنین از زمان بحران مشروعت در ارکان مشروطیت در دور دوم آن تا زمان کودتا، دولت مرکزی رنگ باخته بود و نیروهای گریز از مرکز تک روی می‌کردند. چنین فروپاشی دامنه‌داری خود سبب ایجاد و پیدایش یک گفتمان جدید بود. بارزترین وجه این گفتمان در فوری‌ترین شکل، پیدایش «نظم و امنیت» بود. جنگ جهانی، اشغال ایران و پیدایش جریانهای گریز از مرکز، نظامی نظامی را مرکز گفتمان پس از عصر مشروطیت قرار داده بود. چند میلیون ایرانی یا خود برای برقراری نظم گذشته می‌کوشیدند یا منتظر فردی بودند که بتواند نظم را برقرار سازد (مکی، ۱۳۶۲، ص ۲۰۷).

دولت انگلستان از یک سو با بیزاری ایرانیان از سیاستهای جاه‌طلبانه آن کشور آشنا بود و از سوی دیگر شکل‌گیری جمهوری سوسیالیستی گیلان خطری برای منافع بلندمدت این کشور بود (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۹۸).

با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مصادف با فوریه ۱۹۲۱ که رضاخان سوادکوهی با بیش از سه هزار نیرو از قزوین به طرف تهران حرکت کرد و کودتایی بدون خونریزی را رقم زد، نگرانی انگلیس برطرف شد.

شایان ذکر است که رضاخان تنها در پی استقرار نظم و امنیت نبود؛ او آمده بود تا نماد یک ایران متمرکز با ایدئولوژی بازگشت به ایران باستان باشد، اما عمق فروپاشیهای اجتماعی که با حرکتهای گریز از مرکز همراه شده بود رضاخان را وادار ساخت تا در آن وضعیت تنها به استقرار نظم و امنیت بیندیشد و باوجود آمادگی کامل برای استقرار نظام ایدئولوژیک خود، عقاید

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۲۵

باستان‌گرایانه‌اش را آشکار نکند. رضاخان پیش از وقوع کودتا، با اردشیر جی ریپورتر که از عوامل اطلاعاتی انگلستان بود، نشستهای متعددی برگزار کرده و از ابعاد مختلف ایدئولوژی جدید آگاه شده بود. آغاز آشنایی رضاشاه با اردشیر ریپورتر به اکتبر ۱۹۱۷ باز می‌گشت.

از میان همه اسنادی که درباره روابط ایران و انگلستان تاکنون منتشر شده است به جرأت می‌توان گفت هیچ کدام به اندازه وصیتنامه اردشیر جی ریپورتر، معمای تمرکزگرایی در ایران را رمزگشایی نمی‌کند. اردشیر جی از وارثانش خواسته بود که «منشور تمرکزگرایی ایران» را سی و پنج سال پس از مرگش افشا کنند، وی در توجیه این موضوع، خواسته‌های استعماری انگلستان را به خوبی افشا می‌کند. اردشیر جی می‌نویسد نظامی که وی برای تأسیس آن خون دل خورده است پس از سی و پنج سال به راحتی ریشه دوانیده و با گذشت این مدت، دیگر کسی توان برکندن آن را نخواهد داشت (شیخ‌الاسلامی، ج ۲، ۱۳۷۲، ص ۳۹۰-۶).

درباره این منشور فکری باید گفت که انگلستان چگونه متن و گفتمانی را شکل بخشید و آن‌گاه در درون این متن و گفتمان، رضاخان را برکشید تا منافع بلندمدت خود را در برابر قدرتهای رقیب حفظ کند.

تا زمانی که ایران منطقه حائل بود، ضعیف نگه‌داشتن و متحول نشدن آن به راحتی انجام می‌شد، اما وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و به‌ویژه پیمان ۱۹۲۱ م. میان ایران و اتحاد شوروی تهدیدی علیه انگلستان بود. انگلستان دیگر نمی‌توانست در چارچوب سیاستهای قدیمی، ایران را ضعیف نگه دارد و با سیاستهای توسعه‌طلبانه اتحاد شوروی نیز مقابله کند؛ به بیان دیگر، انگلستان با پیدایش دولت پایدار اتحاد شوروی مجبور بود در مسائل مستعمراتی و نیمه مستعمراتی خود تجدیدنظر کند و در این زمینه با مشکلات زیر روبه رو بود:

۱. ضعف حکومت ایران، موجب رشد بذر کمونیسم در ایران می‌شد.

۲. تمرکزگرایی و تقویت ایران، موجب رشد و بالندگی طبقات اجتماعی ایران می‌شد.

۳. تمرکزگرایی و تقویت ایران، موجب قدرتمند شدن شاه ایران و بروکراتهای اطراف او می‌شد.

منشور تمرکزگرایی اردشیر جی ریپورتر، در واقع کوششی روشنفکرانه برای حل این سه مشکل بود. بی‌گمان تنها با تمرکزگرایی بود که می‌شد اندیشه‌های کمونیستی را در ایران از میان

برداشت. منشور تمرکزگرایی، به خوبی نشان می‌دهد که اردشیر جی ریپورتر با حمایت از طرحی انتقال‌گرایانه، مناسبات قدرت را برای رضاخان تعریف کرده است. طبق طراحی او اغلب طبقات اجتماعی و اقوام مختلف ایرانی باید از صحنه قدرت اجتماعی طرد و حذف و نیروهای تازه بالنده جانشین شوند. بی‌گمان روحانیت ایران یکی از نیروهای مؤثر در تحولات گذشته به حساب می‌آمد. پیروزی اصحاب «اجتهاد» علیه اخباری‌گری، نقش روحانیت را برجسته‌تر کرده بود. پیروی از خردگرایی یکی از مؤلفه‌های مؤثر در دیدگاه اصولیون شیعه شده بود (قادری، ۱۳۸۲، ص ۲۳۴). در وضعیت نوین، روحانیان شیعه توانستند در بستر نظم، امنیت و تقویت نسبی اوضاع اجتماعی، با فعالیت‌هایی همچون نهضت تنباکو و مشروطه دو چندان در برابر بیگانگان مقاومت کنند. اینجا بود که اردشیر جی ریپورتر با زبردستی، قیاس میان دخالت موبدان در سیاست با دخالت روحانیان شیعه در سیاست و حکومت را به رضاخان آموخت و طرد و نفی آنان را در دوره جدید در دستور کار قرار داد (فردوست، ۱۳۶۹، ص ۱۲۵).

از سوی دیگر انگلستان به هیچ رو نمی‌خواست تمرکزگرایی ایرانی به کمال برسد؛ بنابراین رضاخان در بهترین توصیف، یک رهبر پدشاهی بود که در تقسیم‌بندی نظامهای سیاسی جزو نظامهای مدرن قرار نمی‌گرفت، بلکه در زمره نظامهای سنتی به حساب می‌آمد. رضاخان بینشی راهبردی نداشت تا بتواند یک دیوانسالاری قومی و قدرتمند را پایه‌گذاری کند. امروزه در جامعه‌شناسی تاریخی، طراحی یک دیوانسالاری قدرتمند را یکی از ویژگیهای نظامهای پویا به حساب می‌آورند (آقاحسینی، ۱۳۷۷، ص ۱۰۲۸). تمامی امپراتوریهای قدیم همانند ایران باستان یا دولتهای قدرتمند فعلی به برکت اقتصاد روبه رشد، نظام مالیاتی قدرتمند و بهره‌گیری از فناوریهای روز و... به موجودیت خویش تداوم بخشیده‌اند.

بر خلاف این تصور شایع درباره دولت‌سازی، انگلستان در رضاخان این شخصیت را یافته بود که بتواند جسارت داشته باشد و آن را تا مرز «وقاحت» پیش ببرد (فردوست، ۱۳۶۹، ص ۱۴۸) وجود همین ویژگیها که اردشیر جی در منشور تمرکزگرایی به آن اشاره کرده است، نمود واقعی خود را در طول دوران بیست ساله به نمایش می‌گذارد. رضاخان در طول این دوران هیچ‌گاه نتوانست یک دیوانسالاری قوی و قدرتمند را پی‌ریزی کند و تا پایان سلطنتش اداره دیکتاتور

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۲۷

منشانه او بود که نقشی تعیین کننده داشت. بسیاری از روشنفکران عصر مشروطیت که در دوره جدید هموارکننده راه وی در رسیدن به قدرت بودند، طعم تلخ خدمتگزاری خود را چشیدند. نیک پیداست که در یک نظام متمرکز، رضاشاه به برکت ایدئولوژی باستان‌گرا، به نیروهای اجتماعی که ماهیتی مذهبی داشتند بی مهری می‌کرد و آسیب‌پذیری خود را با حذف همراهان و پروکراتهای اطراف خود به اثبات می‌رساند. شهریور ۱۳۲۰ نمونه‌ای عالی از این وضعیت است که رضاشاه خود را درمانده می‌یابد؛ زیرا نمی‌تواند گروهی از روشنفکران و مدیران همسو را در اطراف خود ببیند.

در این مقاله مجال پرداختن به راهبردهای عملیاتی برای اجرای تمرکزگرایی و تقویت نسبی ایران نیست. آنچه در این مختصر مورد توجه است این است که انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بسترساز تحولات عمیقی در سازوکار سیاستهای منطقه‌ای انگلستان شد. دیگر نمی‌شد با تکیه بر بنیاد مشروعیت گفتمانی دوران گذشته، ایران را اداره کرد. گسیختگیهای درونی ایران از یک سو و تحولات منطقه‌ای از سوی دیگر موجب شد تا رضاشاه در متن نظام متمرکز از مصالح نظم و امنیت بگذرد و به تدریج ایدئولوژی آریاگرایانه را تثبیت کند. در درون سازوکارهای مترکز جدید به‌ویژه مؤلفه‌های ایدئولوژیک آن، نیروهای اجتماعی مؤثر در عصر مشروطیت جایگاه خود را از دست می‌دادند. از طرف دیگر ویژگیهای شخصیتی رضاشاه - آن چنان که به مذاق اردشیر جی ریپورتر خوش آمده بود - خود سبب می‌شد هیچ دیوانسالاری قوی علیه انگلستان شکل نگیرد!

## ۶. حضور آلمان، نیروی سوم؟

موانعی چند سبب شده بود تا انگلستان حضور پررنگ خود را در ایران ادامه ندهد. هنگام جنگ جهانی اول به دلیل عملکرد منفی کشورهای انگلستان و روسیه نسبت به آرمان مشروطیت، بسیاری از ایرانیان به سمت و سوی آلمان‌گرایی سیاسی یافته بودند. وصیتنامه اردشیر جی ریپورتر به خوبی نشان می‌دهد که وی نخستین فرد خدمتگزار سیاسی حامی انگلستان است که پس از کشف رضاخان، او را به آبرون‌ساید معرفی کرده است. این سند نشان

می‌دهد که انگلستان علاقه خود را برای وارد کردن ایالات متحده در امور ایران مخفی نمی‌کرد. وزارت خارجه انگلستان معتقد بود که طرح منافع بازرگانی آمریکا در ایران و به‌ویژه در نفت شمال می‌توانست به فزون‌خواهی روسها و مقابله با نفوذ آنها پایان دهد (فردوست، ۱۳۶۹، ص ۱۵۹).

اردشیر جی ریپورتر در متن وصیت خویش اشاره می‌کند که طرح وارد کردن ایالات متحده مسکوت ماند، اما درباره علل وانگیزه‌های انگلستان در این مورد توضیح نمی‌دهد. اسناد وزارت خارجه انگلستان نشان می‌دهد که این کشور چندان مایل نبود انحصار نفتی خود را در ایران به نفع کشوری دیگر مانند ایالات متحده از دست بدهد. افزون بر این، سیاست انزوای طلبی ایالات متحده از یک سو و وعده‌های انگلستان مبنی بر شریک کردن آمریکا در حوزه‌های نفتی عراق از سوی دیگر موجب شد شراکت و حضور ایالات متحده در امور داخلی ایران جامه عمل نپوشد (صباحی، ۱۳۷۹، ص ۲۰۳).

وضعیت انگلستان و ایران پیچیده شده بود. قرارداد دوستی ۱۹۲۱ م. ایران و شوروی اجازه حضور مستقیم انگلستان را در ایران نمی‌داد. از سوی دیگر قرارداد بازرگانی مشترک میان انگلستان و شوروی وضعیت خوبی را برای هر دو همسایه ایران رقم زده بود، گرچه توافقات بازرگانی در سطح دو کشور نشان می‌داد که ایران بی‌شک در جرگه منافع عمومی انگلستان است تا منافع اتحاد شوروی (همان، ص ۲۰۰).

تنفر آگاهانه ایرانیان از خارجیان به‌ویژه انگلستان سبب می‌شد که این کشور فاصله خود را با رضاشاه حفظ کند و مرگ قرارداد ۱۹۱۹ م. را اعلام کند. که با روح توافقات بعدی دو کشور اتحاد شوروی و انگلستان از یک سو و تنفر ایرانیان از سیاستهای استعماری انگلستان از سوی دیگر اصطکاک و برخورد داشت. موفقیت انگلستان می‌توانست مسیری جدید بیابد، ایدئولوژی آریاگریانه اردشیر جی ریپورتر می‌توانست بدون اینکه حساسیتهای رقیب انگلستان را برانگیزد، فضایی گفتمانی بر بنیاد «نژاد و زبان پارسی» ایجاد کند. حضور هوشمند انگلستان در لایه‌های تمرکزگرایی جدید در ایران، مانع دخالت‌های این کشور در سرحدات مرزی به‌ویژه در منطقه جنوب نبود. پادشاهان ایران در سراسر قرن نوزده و در دوران قاجارها، کنترل و دسترسی روشنی

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۲۹

بر چهار گوشه کشور نداشتند. ضعف و سستی آنان سبب شده بود که انگلستان به راحتی وارد مناطق جنوب شود و بدون اینکه به دیدگاه دولت مرکزی توجه کند، حل و فصل مشکلات این مناطق را به عهده بگیرد. طبیعی بود که انگلستان در عصر رضاشاه به این گونه دخالتها در مناطق جنوب ادامه دهد و با وجود تشکیل دولت متمرکز جدید، دست از شیطنت برندارد. البته وجود این دخالتها و ناراضی بودن دولت متمرکز از این اقدامها می توانست ناخواسته سبب تعمیق ناسیونالیسم باستانگرا در ایران شود و احساس هویتی ملی را در میان نخبگان و روشنفکران تولید و بازتولید کند. با وجود این، انگلستان علاقه مند بود که مناسبات خود را علیه اتحاد شوروی از طریق نفوذ تدریجی کشوری اروپایی و ضعیف، حفظ کند. آلمان که همانند ایالات متحده چشمداشتی به منابع نفتی ایران نداشت می توانست میان دو قدرت انگلستان و اتحاد شوروی مجالی برای حضور بازرگانی بیابد (گنج بخش زمانی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹).

تحلیل گفتمان نشان می دهد که هر پاره گفتمانی که در زیر گفتمان اصلی قرار می گیرد، لزوماً در تمام حرکات همانند اصل خویش عمل نمی کند بلکه جهت گیریها و سمت و سویهایی «متفاوت» از گفتمان اصلی شکل می گیرد (Torfing, 1999, pp.84-7). در حالی که انگلستان تمرکزگرایی را سامان دهی کرده بود، ایدئولوژی باستانگرا در پیوند با غرب به ویژه آن کشور، در ایران سکه رایج شده بود و فقدان شکل گیری یک دیوانسالاری قدرتمند که بتواند نظام مالیاتی مستحکمی را ایجاد کند، آشکار و مسلم بود؛ بنابراین «فاصله طبیعی و متفاوت» نظام جدید از اصل خود یک واقعیت بود. وجود این فاصله طبیعی و متفاوت میان ایران عصر رضاشاه و مشروطه سلطنتی انگلستان از یک سو امکان تحقق و شکل گیری ناسیونالیسم رضاشاهی را میسر می ساخت و از سوی دیگر این فرصت را به وجود می آورد که نظامی گری و تعلقات وطن پرستانه بتواند شکل گیرد. کارکرد وضع جدید به گونه ای بود که انگلستان خود را به ظاهر بر کنار از سیاست و حکومت ایران بداند. وجود کشمکشهای دوران بیست ساله میان رضاشاه و انگلستان به ویژه در قضایای نفت و شیطنتهای این کشور در جزایر و مناطق جنوب «دوگانگی» و اختلاف میان ایران و انگلستان را نشان می دهد. در تمام این موارد سیاست خارجی ایران، تابع سیاستهای متمرکز انگلیس بود.

انگلستان با دلجویی از آلمان، می‌توانست سیاستهای کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی را مهار کند، به‌ویژه که آلمان از اول دسامبر ۱۹۲۵ روابطی مستحکم و کم و بیش پایدار با انگلستان و شوروی برقرار کرده بود (متن، ۱۳۸۴، ص ۲۸). با این وصف، حضور آلمان در دوران بیست ساله رضاشاه را نمی‌توان در قالب «نیروی سوم» تبیین کرد. در حقیقت نیروی سوم از لحاظ نظری به عنوان بخش انضمامی «موازنه منفی» عمل می‌کند، بدین گونه کشوری که علاقه‌مند است تا استقلال سیاسی و اقتصادی خود را در میدان رقابتهای استعماری حفظ کند، به کشوری از راه دور متوسل می‌شود تا از لحاظ سیاسی رقیبان استعماری را موازنه کند و در خصوص نوسازی و توسعه قدم بردارد.

با وجود تمرکزگرایی انگلیسی، پیوند زبان و نژاد در قالب باستان‌گرایی و فقدان یک دیوانسالاری قدرتمند که همه در وصیت‌نامه اردشیر جی آمده است، باید در کارایی و اثرگذاری نیروی سوم به شکل جدی شک کرد (آقا‌حسینی، ۱۳۸۴، ص ۹۴). این موضوع بدان معنا نیست که در اوضاع جدیدی که انگلستان در سطح منطقه‌ای ایجاد کرده بود، رضاشاه نتوانست از حضور آلمانها در زمینه نوسازی و بازسازی ایران استفاده کند یا از طریق میدان دادن به آلمانها نفوذ کمونیسم را در ایران تعدیل کند، بلکه نکته این است که تمرکزگرایی، فقدان دیوانسالاری قدرتمند و باستان‌گرایی رضاشاهی سامانه‌ای هدایت شده بود که در حد خود مشروعیت و موجودیت نیروی سوم را به عنوان نیروی سوم زیر سؤال می‌برد. به بیان دیگر محرک اولیه نیروی سوم، رضاشاه نبود - هر چند بی‌نقش هم نبود - بلکه سامان‌گفتمانی عصر رضاشاه، ساختاری انگلیسی داشت که برای مهار کمونیسم و دلجویی از آلمان طراحی شده بود.

روسیه شوروی از حضور آلمان در ایران چندان ناراضی نبود. از یک سو حضور آلمان می‌توانست نقش انگلستان را در امور ایران موازنه کند و از سوی دیگر آلمانها با فرض نوسازی ایران در چارچوب سیاست خارجی اتحاد جماهیر شوروی عمل می‌کردند، همان گونه که در کنگره دوم بین‌الملل سوم آمده بود. رضاشاه از طریق آلمانها و حضور مؤثر اقتصادی آنان می‌توانست سامانه اقتصاد نیمه فئودالی ایران را از وحدت نامتضاد ده - شهر به پویایی برساند و بستر ساز بورژوازی ایرانی شود.



مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۳۱

در مجموع طی سالیان نه چندان طولانی، منافع متضاد انگلستان و اتحاد شوروی، حضور سیاسی - اقتصادی آلمان را به گفتمانی مسلط با سمت گیری سامانه مورد نظر انگلستان تبدیل کرده بود، اما به همان اندازه که حضور تدریجی آلمانها در ایران گسترش می یافت، ظرفیت جدید علیه دو قدرت رقیب یعنی انگلستان و روسیه شوروی افزایش می یافت. سیاست دلجویی انگلستان از آلمان به نتیجه مطلوب نرسیده بود، روسها نیز جاه طلبیهای نظری خود را در کنگره دوم بین الملل سوم بریاد رفته ارزیابی می کردند و روند قدرت یابی آلمانها در تضاد با منافع آرمانی آنان قرار می گرفت (متین، ۱۳۸۴، ص ۳۳). با این همه هر دو رقیب در برابر فشار فزاینده فاشیسم درمانده بودند، حتی اتحاد شوروی، حکومت طرفدار آلمانها را در عراق به رسمیت شناخت بدون اینکه از عواقب چنین شناسایی آگاه باشد.<sup>۲</sup>

انگلیسیها از عواقب قدرت یابی فاشیسم و تهدید آن آگاه تر بودند و نقش فعالانه تری را برگزیدند. در حقیقت این کشور بود که تفاوت نفوذ خزنده و نرم اتحاد شوروی و جنگ افروزی و سلطه طلبیهای آنی فاشیسم را سریع درک کرد. میان «خطر یکی آنی و دیگری آتی» انگلستان تصمیم خود را گرفته بود و خطر آتی را بر خطر آنی ترجیح داد. با وجود این تحول استراتژیک، روسیه شوروی خطر فاشیسم را نتیجه بزرگنماییهای انگلستان ارزیابی می کرد که طی آن، انگلستان علاقه مند است روابط دوستانه آلمان و شوروی را مخدوش سازد. افزون بر این، انگلستان از جاه طلبی آلمانها در دستیابی به نفت منطقه خاورمیانه دچار وحشت بود و پیشاپیش آمادگی خود را برای اتحاد و ائتلاف با روسیه اعلام کرد.<sup>۳</sup>

با عملیاتی شدن حمله های هیتلر به اتحاد شوروی در اول تیر ماه ۱۳۲۰ برابر با ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ اتحاد دو قطب متضاد انگلستان و جهان غرب و اتحاد شوروی علیه آلمان پس از بیست روز انجام شد؛ هر دو قدرت حالا مصمم بودند که فزون طلبی آلمان را کنترل کنند.

۷. بی طرفی رضاشاه

جنگ دوم جهانی، جنگ رهبران کاریزماتیک همچون استالین، چرچیل و هیتلر بود. در این میان باید گفت که رضاشاه رهبری دوراندیش با توانمندیهای فکری فوق العاده نبود

(شیخ‌الاسلامی، ۱۳۷۲، ص ۲۰۹). نکته این نیست که کسی قضاوت راجع به بی‌طرفی رضاشاه در جنگ جهانی دوم را به روشن شدن نتیجه جنگ و پیروزی متفقین علیه متحدین موکول بداند و آن‌گاه نتیجه‌گیری کند که سیاست بی‌طرفی نادرست بوده است، بلکه طراحان سیاست خارجی ایران اصولاً شناخت روشنی نسبت به روابط بین‌الملل نداشتند. رضاشاه نمی‌توانست درک کند که بی‌طرفی نمی‌تواند در نتایج جنگ شریک باشند و به فرض پیروزی هیتلر، وی منادی یک جانبه‌گرایی خشنی خواهد بود که به هیچ رو نسبت به آینده ایران و رضاشاه نمی‌توانست ترحمی داشته باشد؛ بنابراین به شکل طبیعی ایران نمی‌توانست نسبت به توسعه‌طلبیهای فاشیسم بی‌توجه و بی‌طرف باشد.

همچنین با فرض پذیرش انحصارگرایی فاشیسم، رضاشاه میان دو وضعیت بد و بدتر گرفتار شده بود. وضعیت بدتر می‌توانست تکیه بر بی‌طرفی با حفظ وضع موجود باشد، بدین معنا که حضور آلمانها در ایران برای خدمت در صنایع کشور، ضروری تشخیص داده شود و یافتن جانشینی برای آنها به آسانی صورت نگیرد. چنین تشخیصی یک واقعیت بود، اما یک جانبه‌گرایی خشونت بار آلمان نمی‌توانست با فرض پیروزی در جنگ، آینده‌ای روشن برای رژیم رضاشاه رقم زند. وضع بد آن بود که با تحول استراتژیک سیاست خارجی انگلستان به سمت اتحاد شوروی، ایران به جبهه متفقین پیوندد. نیک پیدا بود که با همگرایی منافع انگلستان و شوروی این دو کشور به راحتی می‌توانستند ورود نیروهای خود را به ایران توجیه کنند، به‌ویژه روسها براساس قرارداد ۱۹۲۱م. به راحتی می‌توانستند وارد مرزهای شمالی ایران شوند و قسمتهای مهم مناطق شمالی را اشغال کنند. انتظار اتحاد شوروی و انگلستان این بود که با پیوستن شوروی به صف متفقین، ایران نیز در سیاست به اصطلاح بی‌طرفی خود تجدیدنظر کند و نه تنها موضوع آلمانهای مقیم ایران را جدی بگیرد بلکه پیش از آنکه در چنگال قطعی آلمان قرار گیرد، همانند پلی راه عبور مهمات و خواربار به اتحاد شوروی باشد.<sup>۴</sup> سرکنسولگری شاهنشاهی ایران در بیروت سرگردانی رضاشاه را میان دو وضعیت یادشده به خوبی تبیین می‌کند:

«... دیروز یکی از مأموران عالی‌رتبه گفت که شاه ایران بدون شک پی برده

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۳۳

است که در مقابل دو امر واقع گشته است. نخست اینکه به جبهه متفقین ملحق شود و یا اینکه طرفدار دول محور باشد. در صورتی که طرفداری از محور را برگزیند پنهان نخواهد ماند که شاه ولو اینکه آلمان پیروز گردد زیر سیادت آلمان باقی خواهد ماند... در صورتی که ایران اصرار داشته باشد که به طرفداری و کمک خود به دول محور ادامه دهد بریتانیا آن موقع وسیله نخواهد داشت جز اینکه موضوع دفاع ایران را خود به دست گیرد.<sup>۵</sup>

این سند نشان می دهد که دولت ایران خطر جنگ را نزدیک می دیده است و حتی هزینه همراهی یا به عبارت مناسب تر بی طرفی همدلانه نسبت به آلمان را به خوبی می دانسته است. ماهیت خشن فاشیسم و یک جانبه گرایی آن برای رضاشاه روشن بوده است. از سوی دیگر هرگونه کوتاهی در پیوستن به دولتهای متفق و نادیده انگاشتن منافع نفتی انگلستان، محاسبه شده است. رضاشاه می دانست که پس از حمله آلمان به روسیه و متحد شدن شوروی و انگلستان، کشور انگلستان به هیچ رو نمی تواند نسبت به چاه های نفت خود در منطقه خاورمیانه بی توجه باشد. شاید براساس همین ملاحظات بود که رضاشاه به دولت رشید عالی گیلانی روی خوش نشان نداد.<sup>۶</sup> از همه مهم تر این نکته بود که روس و انگلیس هر کدام به رخنه تدریجی آلمان در ایران روی خوش نشان داده بودند، اما گسترش روزافزون و طولانی مدت آلمان در لایه های بازرگانی و تجاری ایران موقعیت هر دو کشور را تضعیف کرده بود.

انتظار هوشمندانه اتحاد شوروی، شکوفایی اقتصاد ایران با فرض رشد بورژوازی ملی بود که در نهایت بتواند نویدبخش آرمان کنگره دوم بین الملل سرم باشد؛ اما جاه طلبیهای آلمان در ایران به ویژه در عصر فاشیستها، آینده منافع روسیه را در ابعاد اقتصاد داخلی ایران و منطقه ای با خطر جدی روبه رو کرده بود. با این وصف روسها ناچار بودند طبق عهدنامه مودت ۱۹۲۱ م. سیاست بی طرفی ایران را کافی ندانند و آمادگی خود را برای حمله به ایران اعلام دارند تا شاید بتوانند بانفوذ آلمانها در ایران برخورد کنند.<sup>۷</sup>

از دیدگاه انگلستان، ایران جدید با تمرکز گرایی خود و تشویق آلمان در ایران می توانست به صورت مشترک سد نیرومندی در برابر اتحاد شوروی ایجاد کند. شاید رضاشاه فکر می کرد

نبوغ ذاتی اوست که توانسته به تدریج کشور آلمان را به عنوان نیروی سوم وارد ایران کند. همان گونه که گفته شد ویژگیهای شخصیتی رضاشاه که جسارت را تا سر حد وقاحت گسترش می داد، ظهور ایدئولوژی آرمان‌گرایانه و پی‌ریزی مناسبات متمرکز همه به گونه‌ای تدبیر شده بود که قدرت ابتکار عمل را از دست او بیرون آورده بود. افزون بر این، حضور تدریجی آلمان نیز از پیش اندیشیده شده بود و با آمدن آنان و ریشه دواندن در امور اقتصادی و زمینه‌های دیگر، وضعیت پیچیده‌ای برای رژیم رضاشاه فراهم کرده بود. حضور آلمان که می‌بایست به عنوان عاملی شفافبخش و حافظ وضع موجود عمل کند و گفتمان مسلط جدید را پاس دارد به عاملی تهدیدزا و خطرناک برای شوروی و به‌ویژه انگلستان تبدیل شده بود که منافع هر دو قدرت و نظام گفتمانی مسلط را تهدید می‌کرد. متفکین انتظار داشتند که رضاشاه هر چه سریع‌تر موضع خود را نسبت به آلمان مشخص کند. بی‌گمان، آنان نمی‌توانستند بی‌طرفی را به روش رضاشاه و بروکرات‌های او بپذیرند. تو گویی این بیت شعر سعدی درست بود که:

«سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران»

ورود تدریجی آلمانها به ایران برای رضاشاه بدین معنا بود که خروج آنان نیز باید تدریجی باشد و اخراج ناگهانی آنها ممکن نبود. ایجاد تحولات آن قدر سریع بود که دستگاه سیاست خارجی ایران فرصت رسیدگی به آنها را نداشت چه زسد به اینکه به سرعت بتواند همانند چرچیل که سابقه بیست و چند ساله ضدکمونیستی داشت تحول یکصدوهشتاد درجه‌ای علیه متحد دیروز ایفا کند. چرچیل توانست ولی رضاشاه نتوانست! همین جا باید تأکید کرد که رضاشاه ارتباط و نسبت خود را با سامانه متمرکز انگلیسی قطع نکرده بود بلکه میان انتخاب روشن انگلستان و آلمان مردد شده بود و نمی‌توانست حضور تدریجی آلمان را در ایران مدیریت کند!

با اتحاد انگلستان و روسیه علیه آلمان، رضاشاه در وضعیتی سخت و شکننده قرار گرفت؛ برخورد با آلمان سبب برخورد با رضاشاه نیز شد.

بیست سال برخورد با نخبگان سیاسی و نیروهای اجتماعی هیچ پایگاه قدرتمند داخلی برای رضا شاه باقی نگذاشته بود. اشغال ایران، نقشی حیاتی در پیروزی متفکین داشت؛ آنان

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۳۵

می توانستند امکانات نظامی و غیرنظامی خود را به راحتی از راه ایران در اختیار متحد خویش شوروی قرار دهند.<sup>۸</sup> روسها نخست نگران بودند که با حمله به ایران مجبور شوند در دو جبهه یکی ایران و دیگر آلمان بجنگند، اما انگلستان که از سامانه متمرکزانه عصر رضاشاهی به خوبی آگاه بود نگرانی شوروی را بی مورد ارزیابی کرد و به روسها اطمینان داد که هرگونه مقاومت رضاشاه به سرعت دچار فروپاشی خواهد شد. حمله به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ درستی دیدگاه انگلستان را نشان داد. رضاشاه که خطر هجوم متفقین را جدی گرفته بود بدون درنگ با مقاصد متفقین همراهی کرد، اما دیگر دیر شده بود و همراهی با آنان بی فایده بود. رضاشاه در همان روز که به ایران حمله کردند دست به دامان ایالات متحده شد. پاسخ ایالات متحده نیز مایوس کننده بود؛ رئیس جمهور آمریکا از رضاشاه خواسته بود که به موضوع اشغال ایران، در پرتو اوضاع جاری دنیا و تحولات ناشی از آن توجه کند و ابعاد جامع تر مسئله را که مربوط به خطر فاشیسم بود در نظر بگیرد.

### نتیجه گیری

شالوده شکنی نشان می دهد که هر مقطع تاریخی روندی یکسویه، تک خطی و تکاملی نیست بلکه هر متن تاریخی دارای مرحله ظهور، گسترش و در نهایت فروپاشی است. ظهور تمرکزگرایی رضاشاهی خود ریشه در فروپاشی نظم کهن داشت. جنگ جهانی اول و وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه، زمینه های فروپاشی نظم کهن را فراهم کردند و از دل فروپاشی، مناسبات متمرکز جدید پیرامون اتحاد شوروی شکل گرفت.

در متن تاریخ بیست ساله، چهار بازیگر اصلی با یکدیگر رویاروی می شدند و گسترش گفتمانی خود را در ایران چاره جویی می کردند:

الف) انگلستان رویکرد سستی قدرت و راهبردهای آن را کافی نمی دانست؛ بنابراین به تمرکزگرایی سیاسی، ویژگیهای شخصیتی فردی که تمرکزگرایی را به حرکت درخواهد آورد و کنترل نیروهای اجتماعی در پرتو آریاگرایی توجه کرده بود و در بُعد جهانی نیز از نفوذ تدریجی آلمان برای پیشبرد مقاصد خود در برابر دشمنان به ویژه اتحاد جماهیر شوروی سود می جست.

انگلستان آشکارا می‌دانست که براساس قرارداد ۱۹۲۱م. دیگر نمی‌تواند در خاک ایران حضور استعماری مستقیم داشته باشد، پس وضعیت بالا می‌توانست راهبردی معقول ایجاد کند تا روسیه شوروی را در پس یک کمربند امنیتی محصور کند.

ب) اتحاد شوروی همواره به سرزمین ایران چشم طمع داشت. دستیابی آنان به آبهای گرم خلیج فارس و حضور در اقیانوس هند آرزوی دیرینه بوده است. روسیه با وقوع انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ جاه‌طلبیهای خود را در قالب ایدئولوژی، باز تعریف کرد. راهبرد هوشمندانه آنان باید بتواند فرصتی ایجاد کند تا نظام نیمه فئودالی ایران در پرتو ناسیونالیسم شاهی، راه خود را به سوی سوسیالیسم و کمونیسم باز کند.

پ) آلمان، بازیگری در سطح و اندازه دو حریف قبلی نبود. انگلستان با دلجویی می‌خواست این کشور را که جاه‌طلبیهای مزمن داشت در متن جدید جای دهد و روسها نیز به شکل فنی این خواست را تأیید می‌کردند، البته نوع نگاه، متفاوت بود. انگلستان به تدریج نشان داد که به ماندن در چارچوب سیاسی دلجویی علاقه‌ای ندارد و ادامه این سیاست همانند خفگی در شرایط تنگ تعریف شده از سوی طراحان نظم جدید است.<sup>۹</sup>

ت) بازیگر چهارم ایران بود. رضاشاه با جاه‌طلبیهای ویژه خود آرزوی «نوسازی» ایران را داشت، اما پیچیدگیهای روابط بین‌الملل زمانه خود را همانند روزولت، چرچیل یا استالین نمی‌شناخت. او حتی در سطح کمال آتاتورک هم نبود؛ زیرا آتاتورک هیچ‌گاه نظام سیاسی لائیک را بر بنیاد شخصیت فردی خویش تعریف نکرد، بلکه یک دیوانسالاری به نسبت مدرن را به کشور ترکیه تحمیل کرد؛ صحبت بر سر قضاوت درباره دو کشور ترکیه و ایران نیست، بلکه هدف روشن کردن حد و اندازه دو رهبر در چشم‌انداز اصیل خود است.

تا زمانی که آلمان در چارچوب سیاست دلجویی حرکت می‌کرد مشکلی نداشت. انگلستان و شوروی هر دو از حضور این کشور نگرانی عمده‌ای نداشتند، بلکه مقاصد خاص خود را آن چنان که گذشت پیگیری می‌کردند. بلندپروازیهای آلمان به‌ویژه با ظهور هیتلر و آغاز جنگ جهانی دوم وارد مرحله جدیدی شد. جاه‌طلبیهای آلمان، زنگ خطر را به یک اندازه برای هر دو کشور به‌ویژه انگلستان به صدا درآورد. رخنه تدریجی آلمان در ایران و قوی شدن آنان از

مقاله ● شالوده شکنی منطق درونی سیاست بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم از نگاهی دیگر / ۱۳۷

لحاظ اقتصادی واقعیتی انکارناپذیر بود. رضاشاه در امر نوسازی حساب ویژه‌ای را به آلمان اختصاص داده بود. فروپاشی سیاست دلجویی و متعاقب آن اتحاد و اتفاق روسیه شوروی و انگلستان برای رضاشاه بسیار دردناک بود. به هر حال واقعیت‌های آرام گذشته زیر و رو شده بود و وضعیت جدیدی را به بازیگران عرصه سیاست ایران تحمیل می‌کرد؛ هر چه بود بی طرفی، سیاست موفق‌تری نمی‌توانست باشد و با فرض پیروزی هر کدام از اردوگاه‌های دشمن می‌توانست نتایج دردناکی برای ایران داشته باشد. بی طرفی به مثابه تردید در تصمیم‌گیری در وضعیت خطیر بود. رضاشاه و تصمیم‌گیران عرصه سیاست خارجی ایران، تصمیم بی طرفی را نه در پرتو منافع ملی ایران بلکه براساس درکی سطحی نسبت به آلمان پی‌ریزی کردند. همان‌گونه که در متن مقاله بحث شد، درک واقعی نسبت به مقاصد جهان‌گسترانه فاشیسم نمی‌توانست با منافع ملی ایران در چارچوب سیاست بی طرفی مثبت رضاشاه معنا یابد. تصمیم برای پیوستن به جبهه متفقین بسیار سخت و مشکل بود، اما ناممکن هم نبود. پذیرش همکاری‌های بعدی رضاشاه با متفقین مبنی بر اخراج آلمانها از ایران می‌توانست پیش از سوم شهریور انجام گیرد، به گونه‌ای که روس و انگلیس، ایران را اشغال نکنند. اوضاع تغییر یابنده در بردارنده تصمیم‌های جدید و متغیر است، موضوعی که رضاشاه نتوانست آن را در شکلی کامل و معتبر در نظر بگیرد.

### کتابنامه فارسی

۱. آقاحسینی، علیرضا؛ *جمهوریت و نقش مرحوم مدرس در ناکام گذاشتن آن*؛ اردستان: دانشگاه آزاد اردستان، ۱۳۸۴.
۲. آقاحسینی، علیرضا؛ «ریشه‌های دیکتاتوری و دموکراسی»؛ *فصلنامه پژوهشی دانشکده ادبیات دانشگاه اصفهان*، ش ۱۲، بهار ۱۳۷۷.
۳. شیخ‌الاسلامی، جواد؛ *سیمای احمدشاه قاجار*؛ ج ۲، تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۲.
۴. صباحی، هوشنگ؛ *سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه؛ برگردان: پروانه ستاری*؛ تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۹.
۵. طاهر احمدی، محمد؛ *اسناد روابط ایران و شوروی در دوره رضاشاه*؛ تهران: سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۴.
۶. فردوست، حسین؛ *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*؛ ج ۲، تهران: اطلاعات، ۱۳۶۹.
۷. قادری، حاتم؛ *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*؛ تهران: سمت، ۱۳۸۲.
۸. کاتم، ریچارد؛ *ناسیونالیزم در ایران*؛ برگردان: احمد تدین؛ تهران: کویر، ۱۳۷۱.
۹. گنج بخش زمانی، محسن؛ «معرفی اسناد حضور آلمانیهای مقیم ایران»؛ *فصلنامه تاریخ روابط خسارجی*، تهران: مرکز اسناد، ش ۲۸، ۱۳۸۵.
۱۰. متین، پیمان؛ *تاریخ روابط ایران و آلمان*؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴.
۱۱. مکی، حسین؛ *تاریخ بیست ساله*؛ ج ۳، تهران: ناشر، ۱۳۶۲.

### کتابنامه لاتین

12. Torfing, Jacob; *New Theories of Discourse*; London, blackwell, 1999.
13. Laclau, E., *New Reflection on the Revolution of Our Time*, London, Verso, 1990.
14. Forgas, D., *A Gramsci Reader*, London, lawrence and Wishart, 1999.
15. Mouffe, C; *The Democratic Paradox*, London, Verso, 2000.
16. Derrida, J; "Positions"; London, *The Athone Press*, 1981.



## استاد

۱. استاد وزارت امور خارجه، سند شماره ۳۷، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۲. همان، سند شماره ۱۴، پرونده ۶، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۳. همان، سند شماره ۷۵، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۴. همان، سند شماره ۵۴، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۵. همان، سند شماره ۳۷، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۶. همان، سند شماره ۱۴، پرونده ۶، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۷. همان، سند شماره ۴۹، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۸. همان، سند شماره ۵۴، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.
۹. همان، سند شماره ۴۵، پرونده ۹، کارتن ۱۶، سال ۱۳۲۰.



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی